جهان گر بگیرد خداوند تاج — ازین به نیابد بگیتی خراج
بگیر این گهرها بدادم ترا — سمان گیر کابد رند بدسپی مرا
مرا چون ز شاهی جدا کرد چرخ — بدین بی نوایی گدا کرد چرخ
چو بینی بدین کور بختی مرا — رها کن درین شور بختی مرا
تو زین پیش دیدی برو بوم من — نگه کن کنون اختر شوم من
چو نام من اندر جهان شد نهان — مرا آشکارا مکن در جهان
چو بر من بدینسان بشوریده بخت — تو نیز م رها کن بدین روز سخت
سپهدار ازو بستد آن دست بند — برآورد و در بازوی خود فکند
ازان پس بدو بانگ بر زد که خیز — نه هنگام مکرست و جای گریز
بیا تا برم پیش حیدر ترا — که دانم ببخشد بمن مر ترا
بدو خاوران گفت هرگز مباد — وگر داد خواهی سرم را بباد
برآشفت ازو میر سیاف گرد — بشمشیر بر خاوران حمله برد
چو شه دید کو تیغ کین برفراشت — برسم سپر دست چپ پیش داشت
بزد تیغ سالار لشکر پناه — بیفکند یک دست و بازوی شاه

جهانجوی را گشت رخسار زرد — خروشید طشتی بزاری و درد
بدو گفت کشتی مرا رایگان — بدین روز بر من بگرید جهان
بگفت این و برخاست با او بهم — همه جامه پر خون و رخ پر ز نم
جدا کرده دست از زمین برگرفت — وزانجا ره لشکر اندر گرفت
نهیب سیاف چون شیر مست — همی رفت شمشیر هندی بدست
بلشکر که خویشتن رفت باز — به پیش علی رفت و بگشاد راز